

ابهام در لائیسیت و سربازان گمنام امام زمان

علی مصادرت

در تعریف لائیسیت، از جمله "جدائی دین از دولت" آورده میشود ولی تاکید مکرری در شفافسازی این عبارت لازم است که این به معنای "جدائی دین و عقیده از انسان" نیست. نمیتوان هیچ فردی را از عقیده و دین تهی و یا حتی جدا کرد. انسان بدون عقیده، عقیدۀ دینی و یا غیردینی، وجود ندارد.

مردمسالاری به معنی اعمال حق حاکمیت و ولایت توسط جمهور شهروندان، و تعیین سرنوشت فردی و ملی توسط خود شهروندان و نه قدرتها، در فرهنگ لغات جامعۀ سیاسی و نیز جامعۀ مدنی بیش از پیش مورد مصرف دارد. با فراوانی رسانه‌های همگانی غیروابسته به قدرت و افزایش راههای مختلف ارتباط افکار عمومی با یکدیگر در عرض جغرافیای داخل و خارج از مرزهای وطن، آگاهی شهروندان ایرانی به حقوق خود، از پیش، بیش شده است. گفتگوها در فضای عمومی و رسمی و نیز در محیطهای خصوصی و غیررسمی، در باب مفهوم دموکراسی و مردمسالاری و اصول و مفاد آن نیز به شفاف شدن این مباحث و مفاهیم، کمک نموده است. یکی از ارکان ضروری مردمسالاری لائیسیت است. رکنی که نیاز به شفافگرایی و روشنگری آن، افزون گشته است.

بعد از گذشت بیش از سه دهه از عمر رژیم ولایی و رسوا شدن دروغ دین دولتی و دولت دین، از تعداد کسانی که با باوری از جان و دل از رژیم دفاع میکنند پیوسته کمتر و کمتر میشود. بدون شک، نزدیکی جوانان صادق و باورمندی که از ابتدای انقلاب، وظیفۀ حفاظت "بیت" بعضی علما و مراجع و بزرگان طبقۀ "روحانیون" را به عهده داشتند و به این وسیله از نزدیک شاهد زندگی آن آقایان و آقازاده‌ها شدند، و به چشم خود دیدند که اینها واقعاً چگونه موجوداتی هستند، در این امر نقشی بسزا داشته است. زمانی بود که جوانان با "لبیک گفتن" به دعوت آقای خمینی، در موجهای انسانی در میدانهای جنگ دفع حملۀ صدام، به روی مین‌ها می‌دویدند. هرچه گذشت تزویر ولایت مطلقۀ فقیه (که حتی آقای حسینی منتظری هم قبل از مرگش آنرا مصداق مسلم شرک دانست) و خسرانهای فردی و ملی آن بیشتر برملا گردید. تا به امروز

که کسانی که از رژیم ولایت مطلقه دفاع لفظی و یا فیزیکی می‌کنند، اکثراً از ویژه‌خواران رژیم هستند تا معتقدان واقعی نظام. هر چه از بدنه نظام، و مشخصاً و مخصوصاً بدنِ نیروهای سرکوب و اطلاعاتی، دورتر و به سران آنها نزدیکتر شویم، بی‌اعتقادی نه تنها به "مقام معظم رهبری" بلکه کلاً به دین و ایمان و اخلاق و انسانیت بیشتر مشاهده می‌شود. می‌ماند به پیاده نظام و سطوح عملی نیروهای سرکوب و امنیتی و بسیجی و سربازان گمنام امام زمان که نگهدارندِ واقعی این نظام هستند. این رژیم برای بقای خود البته همیشه لازم دارد که دل آنها را به خشونت و تخریب و شکنجه و داغ و درفش راضی کند و گرنه هیچ انسانی در شرایط سالم و عادی، حاضر نیست اینگونه فجایع را در حق انسان دیگری روا دارد. اگر این نوشتار توسط یکی از سربازان گمنام امام زمان خوانده شود، چه بسا که وی از وضعیت اسفبار معیشتی و رفاهی مردم در دل می‌گیرد ولی برای "آرمان" برای "حفظ اسلام عزیز" برای "حفظ نظام" برای رسیدن به یک هدف متعالی، با شستشوی مغزی‌اش که از آن بی‌خبر است، بکار بردن هر وسیله‌ای را حلال می‌داند و چه بسا که خود و یا خانواده‌اش هم در تمولی آنچنانی زندگی نمی‌کند و فقط ته‌سفره‌های خاصه‌خرجی‌های رژیم نصیبشان می‌شود.

یکی از روشهای راضی کردن دل نیروهای سرکوب به انواع تجاوزها به هموطنان خود، مغزشوئی آنهاست. این مغزشوئی‌ها به طور مرتب در دستور کار رژیم قرار دارد. نشستهای متعدد "سیاسی عقیدتی" و جلسات "توجیه" و "بریفینگ" بخصوص قبل از واداشتن این جوانان به اعمال خشونت به انسانهای دیگر (اعمالی که حتی حیوانات وحشی نیز در مورد هم‌نوع خود روا نمی‌دانند) و بخصوص در شرایطی که بقای رژیم در خطر است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند و فراوانتر می‌شوند. ترساندن جوانان مسلمان از "لائسیته" و از افراد "لائیک" از جمله این ترفندها است. انسان معتقد به لائسیته، در دیدگان ذوب‌شدگان در ولایت مطلقه، یک اراده‌های ترسناکی ترسیم می‌شود که آمده است تا ریشه‌های اسلام و دین و مذهب را در خاک زمین بشکاند. با شستشوی مغز آنها و با تعبیه عینک ترس و خشونت و بدبینی و واپس‌گرایی بر چشم آنها، لائسیته، فساد و فحشا و بی‌ناموسی و فسق و فجور را تداعی می‌کند. به چشم آنها، لائیک نه فقط مفهوم لامذهب بلکه معنی ضد دین و دشمن مذهب پیدا کرده است. به آنها باورانده شده که یک فرد لائیک، حتماً تلاش در "اسلام‌زدائی" دارد و قطعاً "دین‌ستیز" است. (بگذریم که متأسفانه برخی از "اپوزیسیون" هم در این باب فرق زیادی با این "آنها" ندارند و به این ترتیب کار قدرتمداران را در "حفظ نظام" آسانتر می‌کنند)

به نظرم می‌رسد که ترس رژیم از لائیسیت به بیشتر باشد تا سکولاریزاسیون. این ترس منحصر به قدرتهای داخلی نمی‌شود. منافع قدرتهای خارجی، چه قدرتهای دولتی و چه قدرتهای شرکتهای چندملیتی تسلیحاتی/نظامی، انرژی/نفی و یا مالی/پولی هیچگاه نمیتواند بپذیرد که یک دولت لائیک در ایران استقرار و استمرار یابد. بعضی از "اپوزیسیون" هم یا از سبیل سهو و یا از هوای عمد، از گسترش گفتمان در حول لائیسیت دوری میکنند و خود را به دنیویت‌گرایی نزدیکتر میدانند.

آقای خامنه‌ای در مستی تفرعن بسر می‌برد و در هذیان این مستی، "حفظ نظام از اوجب واجبات است" را "حفظ خامنه‌ای از اوجب واجبات است" می‌شنود. نمی‌بیند که هرچه می‌گذرد، مافیای نظامی/مالی حاکم بر ایران، او را نه یک وزنه برای نظام، بلکه یک بار بر دوش نظام می‌بیند. تاسف در این است که گهگاه به جوانانی برمی‌خوریم که در اعتیاد به زور، آن قدر محصور قدرت شده‌اند که هنوز واقعاً آقای خامنه‌ای را "نایب امام زمان!" میدانند. در صفحه اینترنتی یکی از آنها دیدم که با خطوط بزرگ نستعلیق نوشته "جانم فدای رهبر" و در کنارش عکسهائی از "مقام معظم رهبری" را گذاشته است. آیا آن دسته از افراد و یا گروههای "اپوزیسیون" که خود را "دین‌ستیز" و "ضد اسلام" تبلیغ میکنند میتوانند با این چنین فکری و فردی دربیامیزند؟ آیا نمیدانند که در ایران و در خارج از کشور، صرف نظر از "ذوب‌شدگان در ولایت فقیه" تعداد کثیری از دینداران و باورمندان مسلمان شیعه ایرانی، کاملاً با کلیت رژیم مخالفند و ولایت فقیه را "مصادق مسلم شرک" میدانند؟

آیا "اپوزیسیون" که در اعتراض به رژیم، در هم اکسیونها و تظاهرات ضد زندان و شکنجه و اعدام دگران‌دیشان شرکت میکنند و بشمار اعلامیه‌های حقوق بشری را در مبارزه با تجاوزهای رژیم به حقوق بشر امضا میکنند، در "دین‌ستیزی" و "دیندارستیزی" اگر دستشان برسد، تا آنجا می‌روند (و یا به قول آقای خمینی "تا آخر می‌روند") که این باورمندان که نسبت به آنها "دگران‌دیش" هستند را در زندانهای سیاسی رژیم آینده زندانی و شکنجه و اعدام میکنند؟ آیا این بهترین وسیله انگیزه‌سازی نیست که رژیم برای مغزشوئی نیروهای اطلاعاتی و سرکوب بکار می‌برد و "اپوزیسیون" به این راحتی این وسیله را در اختیار رژیم بگذارد و غیرمستقیماً به نوعی در حفظ نظام سهم باشد؟

آیا واقعاً باید به علت سه دهه جنایات رژیم جمهوری اسلامی، هم

۱.۵ میلیارد مسلمان را به آب اقیانوس بریزیم و یا چون این رژیم دم از شیعه‌گری می‌زند فقط به آب دریا ریختن مسلمانان شیعه کفایت می‌کند؟! آیا با این گفتمان جوانان مسلمان را بر علیه لائیسیت و عدم تبعیض، رادیکالیزه‌تر نمی‌کنیم؟ روشی که بعضی فعالان سیاسی در مقابله با دینداران گرفته‌اند که از مد امروز اسلام‌ستیزی قدرتهای غربی کورکورانه دنباله‌روی می‌کنند، تولیدات مثبتی نداشته و نخواهد داشت. در دنباله‌روی از همین روش است که بعضی از "اپوزیسیون"، در تخریب و حمله به باورمندانی که بجای بیان خشونت و تضاد، به بیان استقلال و خودانگیختگی و آزادی و آزادگی معتقدند، این "روشنفکران" همدست رژیم ولایت فقیه شده‌اند. این عده از "اپوزیسیون" با تخریب باورمندانی که از بعضی بی‌دین‌ها به لائیسیت معتقدتر و وفادارترند و پای‌بندترند، دانسته و یا ندانسته به همکاری "دین داران" رادیکال و ضدلائیسیت می‌روند. باور به موازنه عدمی نگرشی است که انقلاب در اسلام را برانگیخته است و این منحصر به کشور ایران و مذهب شیعه و یا حتی فقط دین اسلام نمی‌گردد. منقول است که صدام وقتی با مقاومت دلیرانه مردم و ارتش ایران که با پروازهای خلبانان قهرمان نیروی هوایی ایران شروع شد روبرو گردید، با اعلام این جمله که "من امواج انقلاب اسلامی که به سوی کشورهای شما در جریان بود را برگرداندم" نیازهایش را از کشورهای خلیج فارس و سعودی مطالبه می‌کرد. "بهار عرب" که امروز شاهد آن هستیم و دین‌مداران خشونت‌گستر وابسته به قدرتهای خارجی صحنه‌گردان آن شده‌اند، می‌رفت که با گفتمان استقلال و آزادی و صلح و خشونت‌زدائی در در بیش از سی سال پیش در دنیا به وقوع پیوندد. در این صورت آیا پیدایش پدیده‌های خمینسم و یا طالبانسم اصلا محلی از اعراب پیدا نمی‌کرد.

هیئات که بعضی از کسانی که امروز دم از "اتحاد" و "دموکراسی" و "جمهوری‌خواهی" و "لائیسیت" می‌زنند، در سالهای اول انقلاب، از حمایت آقای خمینی و حزب جمهوری اسلامی و نیروهای "مکتبی" و تخریب نیروهای ملقب به "متخصص" و باورمندان اسلام بیان آزادی و استقلال از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

جالب است که از این باورمندان به لائیسیت، در مورد سایر ادیان و به خصوص یهودیان و بهائیان پرسیده می‌شود. یادآوری یک فیلم مستند در مورد بهائیان خالی از لطف نیست. آقای رضا علامه‌زاده در خلق اثر هنری خود "تابوی ایرانی" با تعدادی از ایرانیان مصاحبه نمود. در این اثر وی با آقای بن‌صدر و آقای محمد جعفری هم مصاحبه‌هایی

داشت. تا آنجا که من میدانم آقای علامه زاده بستگی خاصی با این آقایان ندارد. و تا آنجا که من میدانم ایشان فردی متعصب مذهبی مسلمان شیعه نیست. ولی وقتی که این فیلم را دیدم، مشاهده کردم که این دو شخص در این باب بیشتر از بقیه حرف برای گفتن در چنته دارند و با یک حساب سرانگشتی بنظرم رسید که بیشترین وقت را به این دو نفر اختصاص داده شده است. با سانسوری که بر علیه این خط و ربط در سه دهه گذشته توسط گروههای زورپرست موجود بوده است، مواضعی که توسط این باورمندان و سایر طرفداران این خط و ربط در مورد دین و دولت و لائیسیتة اتخاذ شده است، از دید جامعه مدنی و حتی جامعه سیاسی ایران دور مانده است. در حالی که انتشار نظرات این خط فکری و یا لاقط دعوت آنها به انتقاد و بحث آزاد میتواندست اثر بسزائی در خشونت زدائی مابین باورمندان به مذاهب و دینها و عقاید مختلف داشته باشد و کمک کند که رژیم را از این حربه در جدائی افکنی و واگرائی هسته های خواهان استقرار و استمرار مردمسالاری در ایران خلع سلاح کند.

خشونت مردود است. خشونت پرهیزی مقبول مینماید. خشونت زدائی کمال مطلوب است.

اعمال خشونت از طرف افراد و هسته هایی که برای سرنگونی این نظام خشونت گستر فعالیت میکنند، نقض غرض است. هدف مبارزه با خشونت، وسیله های خشونت آمیز و خشونت را توجیه نمیکند. خشونت مردود است. خشونت پرهیزی ممکن است در عمل، انفعال معنی پیدا کند و ممکن است در عمل، نیروهای سرکوب را جری تر کند. هر فردی حق دارد در مقابل جبار و زورگو و متجاوز به حقوق خودش و همچنین به حقوق دیگران، به کمک یکدیگر بیاید و از خود و دیگران دفاع کند. خشونت پرهیزی مقبول مینماید.

خشونت زدائی، از جمله به معنای بی اثر کردن اسلحه در دست سرکوبگر، بستن راه فرار سرکوبگر از عذاب وجدان و توجیه اعمالش برای خود و خانواده خود؛ خنثی کردن روشهای شستشوی مغزی سرکوبگران و راضی کردن دل آنها برای تجاوزات به حقوق خواهران و برادران خویش؛ تعریف خشونت و انواع آن در پندار و کردار و گفتار و آشکار کردن روشهای خشونت آمیز؛ آشکار کردن دروغ "هدف، وسیله را توجیه میکند" و اینکه با اعمال خشونت میتوان به آرمان والا، و یا اسلام، ویا... رسید؛ روشن گری فجایی که هموطنان شب و روز با آن دست و پنجه نرم میکنند و وطن را در لب پرتگاه حیات ملی خویش قرار داده است و اینکه تبعیض و خشونت در اعمال تبعیض از علل اصلی آن است؛ بررسی

انگیزه‌هایی که سرکوبگران را به تجاوزات وامی‌دارد و با سعه صدر روشنگری آنها؛ بررسی روشهای جذب و باز کردن راه برای پیوستن سرکوبگران به آغوش هموطنان دیگر و کمک در ساختن مملکت و بیرون رفتن از وضعیت موجود؛ کم کردن جو کینه و قصاص و تسویه حساب، مردود اعلام کردن شکنجه و اعدام و منفور دانستن شستن خون با خون؛... خشونت‌زدائی کمال مطلوب است.

در تعریف لائسیسته، از جمله "جدائی دین از دولت" آورده می‌شود ولی تاکید مکرری در شفافسازی این عبارت لازم است که این به معنای "جدائی دین و عقیده از انسان" نیست. نمی‌توان هیچ فردی را از عقیده و دین تهی و یا حتی جدا کرد. انسان بدون عقیده، عقیدۀ دینی و یا غیردینی، وجود ندارد. نظری که بیانگر تهی و یا جدا کردن انسان از عقیده باشد (چه عقاید دینی و عقاید دنیوی) دروغی بیش نیست. با باور به آزادی و استقلال، هر فردی تواناست که دین و عقیده داشته باشد و نوع آن را هم خودش انتخاب کند. تهی و یا حتی جدا خواستن انسان از عقیده و دین، که در عمل به دین‌ستیزی و عقیده‌ستیزی منجر می‌شود مصداق مسلم دیکتاتوری است. حجاب اجباری در نظام ولایت فقیه مضموم است، به همان اندازه که بی‌حجابی اجباری در نظام ولایت شاهنشاهی (رضا شاه اول) مضموم بود. آیا میتوان گفت که آقای پهلوی (و یا آنگونه که مادرش خطابش می‌کند، "رضا شاه دوم") و یا هر "اپوزیسیون" دیگر و رژیم دیگری که در پوشش مردم زور و خشونت بکار می‌برد، آنگونه که خود را برای تحمیل افکار عمومی تبلیغ میکند، لائیک هستند؟ این لائسیسته نیست بلکه "دیکتاتوری لائسیسته" است. در این نمایش، آقایان خامنه‌ای و رجوی و پهلوی، هر سه نقش اول را دارند.

از جمله با پذیرفتن این معنا از لائسیسته، هر چه افراد به لائسیسته باورمندتر باشند، به تبع آن هسته‌ها لائیکتر می‌شوند و در نتیجه جامعه لائسیسته را با عمق بیشتری میتواند به قدرت تحمیل نماید که قانون اساسی هرچه بیشتر تهی از دین و عقیده و هرچه بیشتر مملو از حقوق و کرامتها و منزلتهای انسانی باشد و در این قانون اساسی با شفافیت هرچه بیشتر، دولتی حقوقمدار و لائیک تعریف می‌شود که نسبت به هر دین و عقیده ای بی‌طرف است و همۀ شاخه‌های آن یعنی شاخه قضائیه و شاخۀ مجریه (=حکومت) و شاخه مقننه و نیز شاخۀ چهارم یعنی رسانه‌های همگانی، از هم منفک و در عین حال، بر امور همدیگر ناظر هستند و در کمال بی‌طرفی نسبت به هر عقیده و دین، هرچه بیشتر حقوق و کرامتها و منزلتهای انسانی را نگهبانی کنند و هرچه بیشتر

توسط شاخه چهارم نظارت بر کار یکدیگر و نیز نظارت مردم در امور هر چهار شاخه را ضمانت می‌کنند و در سیر آزاد اندیشه و خبر و نظر در هرچه حقوقمدارتر شدن و مردمسالارتر شدن جامعه و فرهنگ آن میکوشند.

Sedaratmd@gmail.com

<http://www.youtube.com/watch?v=LPGSNuhev50&feature=youtu.be>

جمعه بیست و چهارم ماه می ۲۰۱۳

برابر با سوم خرداد ۱۳۹۲

پیام تسلیت به مناسبت در گذشت بانو عفت مریدی (مادر معینی)

✖ مادر معینی و مادران خاوران، نماد مادران همه ی زندانیان سیاسی و نماد همبستگی با همه زندانیان و شکنجه دیدگان اند . مادران خاوران نه تنها نماد دادخواهی همه جانبختگان خاوران که نماد دادخواهی درهرگوشه ی ایران و در سراسر ایران هستند.

با اندوه بسیار باخبر شدیم بانو عفت مریدی (مادرمعینی)، روز جمعه سوم خردادماه 1392 خورشیدی در تهران چشم از جهان فرو بسته است. بانو عفت مریدی، زاده ی سال 1308 خورشیدی در خرم آباد لرستان بود ، در روزگار خود، پاره ای محدودیت های فرهنگی روزگار در باره ی کار و فعالیت زنان را بر نتابید و آموزگار شد . فراتر از درس و مشق مدرسه، شوق کتاب و کتابخوانی را در خانه و خانواده برانگیخت. در آغاز دهه ی پنجاه ، دو فرزند جوان، آگاه و مبارز او هبت معینی (همایون) و بهروز معینی به دست ساواک دستگیر و شکنجه شدند و تا آستانه ی انقلاب پنجاه و هفت در زندان ماندند . در همه ی این سال ها ، بانو عفت مریدی (مادر معینی)، همراه و همپای مادران دیگر زندانیان، پشت دیوارها و حصارها و میله های اوین و قصر و قزل قلعه، در دفاع از فرزندان زندانی خود کوشش ها کرد و سختی ها کشید. در نخستین سال پس از انقلاب ، بهروز معینی در حال فعالیت سیاسی- تشکیلاتی، در حادثه ی رانندگی جان باخت و مادر

معینی سخت داغدار شد. در سال هزار و سیصد و شصت و دو خورشیدی ، فرزند دیگر او هبت معینی (همایون) کادر برجسته ی جنبش فدائی و یکی از رهبران سازمان فدائیان خلق ایران، دستگیر و شکنجه و زندانی شد. سال هزار و سیصد و شصت و هفت ، در آن کشتار بزرگ زندانیان سیاسی به فرمان مستقیم آیت اله خمینی، هبت معینی در صف بزرگ رهروان راه آزادی و عدالت اجتماعی و پیشرفت ایران، جان باخت. در همه ی سال های پس از کشتار و در برابر تلاش های رژیم برای پرده پوشی جنایت ، ترساندن خانواده ها و به فراموشی سپردن خاطره ی جانباختگان، مادر معینی در کنار مادران دیگر جانباختگان، هرگز تسلیم نشد. در جسم، خمیده قامت شد اما در روح و در روان، خدنگ ایستاد. سربلند زیست و سربلند رفت. مادر معینی و مادران خاوران، نماد مادران همه ی زندانیان سیاسی و نماد همبستگی با همه زندانیان و شکنجه دیدگان اند . مادران خاوران نه تنها نماد دادخواهی همه جانباختگان خاوران که نماد دادخواهی در هر گوشه ی ایران و در سراسر ایران هستند. یاد و خاطره ی عزیز بانو عفت مریدی (مادر معینی) را گرامی می داریم و در گذشت او را به مادران خاوران ، به خویشان و نزدیکان ، به خاطره معینی ، محمد رضا معینی و محمد اعظمی تسلیت می گوئیم و در این اندوه، در کنار آنان هستیم .

با قرابراهیم زاده- رسول آذرنوش- احمدآزاد- یوسف اردلان- قادراسکندانی- بانواسکندانی- رضااکرمی- اصغراسلامی- بهمن امینی- منصورانصاری- ایراندخت انصاری- حجت الهامی- رحمت الهامی- ابراهیم آوخ- علی برزو- بیژن برهمندی- فرامرزبهار- حسین بهبودی-سهراب بهداد- محمودبهنام- ناصریاکدامن- مهدی پرویز- ژینوس پزشکی- حسین پورجانکی- رضاپورکریمی- احمدپورمندی- علی پورنقوی- محمد پیروزفرد- حیدرتبریزی- فریباثابت- اسفند جاوید- فلورجاوید- مهدی جباری- بابک جزنی- مازیار جزنی- میهن جزنی- عاطفه جعفری- ناهیدجعفرپور- فردوس جمشیدی- شهرزادچگنی- علی اصغرحاج سید جواد- محسن حرمتی پور- نقی حمیدیان- اسماعیل ختائی- اصغرخرسند- بهروزخسروی- بهروزخلیق- توران دانا- فران دانشگری- بهروزداوودی- مهرداددرویش پور- اکبردوستدار- رضادقتی- منوچهردقتی- مهشیدراستی- سهیل رسولی- نسرین رضائی - ناصر رحیم خانی- عبدالعلی رحیم خانی- هوشنگ رحیم خانی- فرهمندرکنی(اخوی)- مجیدزربخش- کیومرث سلطان آبادی- مریم سطوت- نسرین سلمانی مظفر- اکبرسوری- بهمن سیاوشان- اکبرسیف- حمادشیبانی- عباس عاقلی زاده- حسن عزیزی- نادرعصاره- مه دی علوی- سرور علیمحمدی- ثریا علیمحمدی- فرزانه عظیمی- حمید

عمرانی- طاهره غروی- هبت غفاری- اسفندیار صادق زاده- شهلا صالح پور-
نبی صمیمی- جمشید طاهری پور- مهدی فتا پور- مسعود فتحی- حسن فخاری-
احمد فرهادی- ملیحه فرهنگ- داریوش فریدونی- ناصر قاضی زاده- قدرت
قلی زاده- فیروز قریشی- پرویز قریشی- شهرام قنبری- هایده قهرمانی-
رضا کاویانی- مقصود کاسبی- اسفندیار کریمی- بهزاد کریمی- سودابه
کسرائیان- سیروس کسرائیان- علی کشتگر- رئوف کعبی- حسن گلشاهی-
سهیلا گلشاهی- جلیل مبشری- مهناز متین- مصطفی مدنی- باقر مرتضوی-
بهجت محجوبی- عفت محجوبی- محمدرضا مهجوریان- عطا محسنی-
پرویز مختاری- منوچهر مختاری- بهروز مطلب زاده- میرشجاع ملکوتیان-
مرتضی ملک محمدی- عزت مصلی نژاد- ذبیح موسوی- ناصر مهاجر-
امیر مبینی- انور میرستاری- اشرف میرهاشمی- شیدان نبوی-
فرهاد نعمانی- فرخ نگهدار- داوود نوائیان- حمید نوذری- پرویز نویدی-
شیدان وثیق- مهرداد وهابی- علی رضاهادی طلب- شهلا هوشیار- فاطمه
یوری

ولایی کردن مطلق حکومت بخشی از پروژه نوبنیادگرایی اسلامی در ایران است

گفتگوی امیر صفاریان با مهرداد درویش پور در باره تحولات سیاسی  روز و انتخابات ریاست جمهوری

در میان جامعه جمهوریخواه نیز این شکاف به چشم می خورد. حضور
نمایندگان و یا اشخاصی وابسته به ۱۲ جریان جمهوری خواه در هانور
در گردهمایی جمهوری خواهان دمکرات و لائیک نشان داد که شکاف
در آنها نیز در حال گسترش است. بخش خیلی تصمیم گرفته بودند از
کاندیداتوری رفسنجانی حمایت کنند. بخشی نیز نظیر خود من شرکت در
انتخابات را صلاح نمیدانند.

امیر صفاریان:                      

[illegible]

نظرتان در باره انتخابات در جمهوری اسلامی چیست؟

قانون اساسی جمهوری اسلامی و نهادهای غیر انتخابی آن که بر تئوکراسی استوار است، اساساً امکان یک انتخابات دمکراتیک و آزاد بر پایه موازین بین المللی حقوق بشر را سلب کرده است. از اینرو به عنوان فردی لائیک که اقتدار دینی را نظامی مبتنی بر تبعیض و غیر دمکراتیک می دانم، تمایلی به شرکت در انتخاباتی که تنها برای نظام مشروعیت زایی میکند، ندارم. با این همه بر این باور نیستم تنها ماهیت نظام های موجود، تعیین کننده رفتار انتخاباتی است، بلکه سنجش سود و زیان سیاسی در ارزیابی از رفتار انتخاباتی مهم است. مبارزه سیاسی به انتخابات محدود نمی شود، اما انتخابات هم یکی از حوزه های مهم مبارزه سیاسی است. بنابراین اگر بفرض در یک نظام استبدادی شرکت در انتخابات بتواند بیش از آن که برای حکومت مشروعیت زایی کند، گشایشی در فضای سیاسی جامعه ایجاد کند، باید به آن همچون حوزه ای از کارزار سیاسی نگریست و نسبت به آن بی تفاوت نماند. لازم نیست متخصص مسایل سیاسی و یا صاحب نظر بود تا این منطق فهمیده شود. مردم خود این منطق را در چند دوره معین در جمهوری اسلامی نشان داده اند. شرکت گسترده مردم در انتخابات ۲ خرداد ۱۳۷۶، انتخابات ۲۲ خرداد دوره دوم کاندیداتوری خاتمی، انتخابات مجلس ششم و بالاخره در انتخابات سال ۸۸، نشان گر منطق واقع گرایانه مردمی است که به محض آن که احساس کردند می توانند

از فرصت سیاسی ایجاد شده به قصد گشایش فضای سیاسی در انتخابات با تمام نواقص و معایب آن استفاده کنند تردید نکردند. اگر رفسنجانی حذف نمی شد، می توانست این وسوسه دوباره نیز در میان مردم قوت گیرد.

آیا با همین منطق نباید حتی اکنون نیز به امید ایجاد گشایش در فضای سیاسی در انتخابات پیش رو نیز شرکت کرد؟

خیر. پس از سرکوب جنبش سبز و تحولات تا کنونی پس از آن، جامعه وارد مرحله تازه ای شده است. رهبری نظام مایل نیست به هیچ وجه عقب نشینی بکند و این را حتی در این شرایط بحرانی با حذف مشای و هاشمی نشان داد. مردم هم به خاطر اعتراض شان به نتایج دستکاری شده انتخابات، با سرکوب و تحقیر روبرو شدند و دیگر تمایل چندانی برای شرکت در انتخابات از خود نشان نمی دهند. نحوه برخورد حکومت با جنبش سبز نشان دهنده این بود که نظام روی کار آمدن دوباره اصلاح طلبان را تحمل نمی کند و مردم هم سخت مایوس و سرخورده شده اند. بدین معنی جامعه دیگر از این مرحله عبور کرده است و تکرار حوادثی نظیر انتخابات ۸۸ و جلب نظر دوباره مردم حتی با حضور هاشمی ابداً کار ساده ای نیست. امروز که تنها عارف و روحانی در لیست باقی مانده اند، شرکت در انتخابات مضحک تر از هر زمان دیگر شده است. کودتای سال ۳۲ و پیامدهای بعدی آن تجربه تاریخی عبرت انگیزی است. شاه فکر کرد یک دهه پس از کودتا، مردم تحقیری را که با آن روبرو شده بودند فراموش کرده اند. اما با آن که انقلاب سفید شاهانه دستاوردهای مثبتی هم برای جامعه در بر داشت - جز جبهه ملی که با شعار اصلاحات آری، دیکتاتوری نه با آن دو گانه برخورد کرد- مردم تره ای هم برای آن خورد نکردند! به جای آن، به محض آن که در سال ۵۶ کوچکترین گشایشی در فضای سیاسی جامعه بر اثر فشار حقوق بشری کارتر ایجاد شد، دیگر نه از تاک نشانی ماند و نه از تاکستان!

با توجه به شکاف گسترده ای که بین دولت و ملت در پی سرکوب جنبش سبز ایجاد شده است، به ویژه پس از حذف رفسنجانی و مشای مسئله شرکت گسترده مردم در انتخابات منتفی است. حتی اگر رفسنجانی رد صلاحیت نمی شد، تنها در صورتی که موسوی و کروبی مردم را به انتخابات فرا می خوانند، احتمال آن که شرکت در انتخابات گسترده تر شود وجود می داشت. سکوت آنها و یا مخالفت تلویحی آنها باعث می شد بخش قابل توجهی از کسانی که به اصلاح طلبان رای دادند نیز در این انتخابات شرکت نکنند. یعنی اگر در جامعه احساس شود که اصلاح

طلبان زرد و یا نیروهای پراگماتیست به قصد شرکت در انتخابات پیش رو، نماد های جنبش سبز را دور می زنند و به سمت سازش با حکومت گام برمیدارند، بخشهای رادیکال تر اصلاح طلب موضع گرفته و در انتخابات شرکت نخواهند کرد. البته نمی توان انکار کرد کاندیداتوری رفسنجانی تحرک قابل پیش بینی در فضای سیاسی جامعه پدید آورده بود و به گمان من جامعه آماده بود که برای عقب راندن ولی فقیه خیز دوباره ای بردارد. اما با توجه به این که حاکمیت به هیچ وجه در سالهای اخیر عقب نشینی نکرده است، تصور این که رهبری نظام اجازه می دهد انتخابات اقتدار او را به چالش کشد، تنها از ذهن یک ساده بین سیاسی ممکن است تراوش کند. ذهن ساده لوحی که اکنون به روحانی و عارف دل بسته است تا استراتژی اصلاح طلبی پیش رود.

یعنی حتی اگر از حصر هم پیامی مبنی بر شرکت در انتخابات بیاید بنا بر اینکه برای مثال یک کاندیدای اصلاح طلب درجه دوم هم معرفی شود آیا به نظر شما باز هم مردم شرکت گسترده خواهند کرد؟

دو مولفه میتوانست احتمال شرکت در انتخابات را افزایش دهد. یکی عقب نشینی حکومت است که هیچ نشانه جدی از آن در دست نیست و کودتای پیش از انتخابات نشانگر روند دیگری است. البته سران نظام در این زمینه واکنش های متفاوتی از خود نشان دادند. گاه افرادی نظیر عسگر اولادی گفته اند موسوی و کروبی جزو فتنه گران نیستند و یا اصلاح طلبان به شرکت در انتخابات تشویق میشوند. گاه گفته شد ما به هیچ وجه با فتنه گران سر سازش نداریم و اصلاح طلبان میانه رو تر به برائت از "فتنه گران" فرا خوانده و حتی خاتمی نیز مفسد فی الارض خوانده شد. بنابراین در عین حال آن که صدا های مختلفی در حکومت شنیده می شود، مسئولان نظام در حال بازی دادن اصلاح طلبان هستند. در مورد رفسنجانی نیز یک روز بخشنامه دادند ایشان را آیت الله رفسنجانی خطاب کنید. روز دیگر تهدید شد که در صورت کاندیداتوری رسوایش خواهند کرد و بالاخره حذفش کردند! اما این گونه بازی ها و زیگزاگها هیچ نشانه ای از عقب نشینی در بر ندارد. برخی هم امید بسته اند که او با حکم ولی فقیه به صحنه انتخابات باز خواهد گشت. من چنین برداشتی ندارم و برآنم تنها با امنیتی تر شدن فضا روبرو خواهیم شد و ممکن است کار به دستگیری نزدیکان هاشمی نیز بیانجامد. البته اگر هم او با حکم حکومتی بیاید موقعیتی که امروز در افکار عمومی برای خود ساخته است از دست خواهد داد و به نقد باحذفش اعتباری برای خود دست و پا کرده است.

عامل دیگر که می توانست وسوسه شرکت در انتخابات را گسترش دهد، امید مردم به ممکن بودن تغییر اوضاع در شرایط کنونی است که با حذف رفسنجانی هیچ نشانه جدی از آن مشاهده نمی شود. حتی در صورت عدم حذف رفسنجانی، موسوی و کروبی هم در موقعیتی هستند که دعوت شان از مردم برای شرکت در انتخابات هزینه سنگینی برای اعتبار آنها در بر داشته باشد و تا کنون نشانه ای هم از چنین تمایلی از خود نشان ندادند. به نظر من شرط بندی بر روی روحانی و یا عارف تنها ورود در یک مسابقه با نتایج باخت از پیش روشن است و اگر اندکی پرنسیب و اخلاق سیاسی داشته باشند یباید در اعتراض به رای شورای نگهبان آنها نیز استعفا دهند.

آیا حضور احمدی نژاد در انتخابات، نمی بایست برخورد نظام به اصلاح طلبان را تعدیل کند؟

ما در آستانه انتخابات و تا پیش از رای شورای نگهبان با مثلث اصول گرایان، کاندیدای مورد حمایت احمدی نژاد و کاندیداتوری اصلاح طلبان زرد روبرو بودیم. حکومت مایل است اصلاح طلبان برای عقب راندن احمدی نژاد و دمیدن در تنور انتخابات با ارائه کاندیدهای دست چپ در انتخابات حضور یابند. اما به شرطی که کوچکترین شانسی برای برد نیابند و با کارت بازنده بازی کنند! به هررو یک نکته روشن است: شکاف در جامعه اصلاح طلب در حال رشد است. تعدادی از کاندیدهای پراگماتیست و اصلاح طلب زرد و دست چپ ابراز آمادگی کرده اند. همچنین در حالی که نیروهای اصلی اصلاح طلب به ویژه پس از حذف رفسنجانی دیگر تمایلی به شرکت در انتخابات نشان نمی دهند، مدتی است هم در داخل و هم در خارج از کشور، گروه هایی "کاتولیک تر از پاپ" با نامه نگاری های سرگشاده در وصف پیامدهای حضور اصلاح طلبان، از آنها دعوت کردند که بر تردیدهایشان غلبه کنند و برای نجات کشور و "اجرای بی خدشه قانون اساسی" قدم به میدان بگذارند. این در حالی است که دست کم خاتمی خود تصویر واقع بین تری از اوضاع سیاسی کشور نسبت به این دست از مشوقان خود داشت. بهرو در زمانی که بخشی از جامعه اصلاح طلب در پی اجماع بر سر خاتمی بود، او آب پاکی بر دست همه آنها ریخت و گفت که نمی گذارند! پس از آن، طیف گسترده ای از اصلاح طلبان حول رفسنجانی حلقه زدند، با این امید که او آخرین شانس این جامعه برای عقب راندن ولی فقیه است. با این همه بخشهای رادیکال تر جامعه برای شرکت در انتخابات متقاعد نشدند و نگاه بدبینانه تری به انتخابات پیش رو و شرایط آن دارند و تهاجم بنیادگرایان اسلامی را جدی گرفتند. حذف هاشمی تنها

صحت این ادعا را نشان دادم. با این همه هرگز نمی توان نادیده گرفت که ایران سرزمین شگفتی ها است و ممکن است با حوادث غافلگیرکننده ای نیز روبرو شویم. اکنون که رفسنجانی و مشایی حذف شده اند، مانده ام طرفداران تئوری بد از بدتر همیشه بهتر است، به کدام امامزاده می خواهند زری ببندند تا بلکه معجزه ای روی دهد! اگر کسانی خواهان لغو نظارت استصوابی، برگزاری انتخابات آزاد، اعتراض به رای شورای نگهبان و عقب راندن ولی فقیه هستند، امروز باید عکس العمل نشان دهند.

نظر نیروهای جمهوری خواه در باره انتخابات چیست؟

در میان جامعه جمهوریخواه نیز این شکاف به چشم می خورد. حضور نمایندگان و یا اشخاصی وابسته به ۱۲ جریان جمهوری خواه در هانور در گردهمایی جمهوری خواهان دمکرات و لائیک نشان داد که شکاف در آنها نیز در حال گسترش است. بخش قلیلی تصمیم گرفته بودند از کاندیداتوری رفسنجانی حمایت کنند. بخشی نیز نظیر خود من شرکت در انتخابات را صلاح نمیدانند. گرچه شخصا بر این باورم موقعیت ما به عنوان مخالفین با مردم متفاوت است و مردم خود بهتر می دانند کدام سیاست به نفع اشان است. بخش دیگری نیز یکسره به تحریم انتخابات اندیشیده اند. نمیدانم با حذف رفسنجانی دیگر چه کسی وسوسه شرکت در انتخابات را دارد. من شخصا در وضعیت کنونی از عدم شرکت در انتخابات دفاع کردم و اکنون که رفسنجانی و مشایی حذف شده اند، تحریم گسترده انتخابات زمینه گسترده ای یافته است. هیچ نشانه ای هم از این "تغییر جدی" نمی بینم و برآنم نباید ملت را تشویق کرد که حتی با تمام این تحقیر ها بروند و در انتخابات شرکت کنند و آنها را به خواری واداشت. باید فشار آورد برای به عقب راندن حکومت. یکی از این فشارها سازمان دادن کمپین برای آزادی چهره های نمادین جنبش سبز و دیگر زندانیان سیاسی است که بدون آن گشایشی در فضای سیاسی صورت نخواهد گرفت. اقدام دیگر، کمپین دفاع از انتخابات آزاد است که مهم است با تلاش مشترک دیگر نیروهای اپوزیسیون به گفتمان همگانی در جامعه بدل گردد. کمپین دیگر برای لغو نظارت استصوابی است. اما اعتراض به رای شورای نگهبان نیز می تواند موضوع یک کمپین همگانی شود.

نظر شما در مورد کمپین رفع حصر موسوی کربوی و زهرا رهنورد و اینکه این کمپین نتوانسته تاکنون به یک کمپین قدرتمند تبدیل شود چیست؟

کمپین برای آزادی موسوی و کروبی و زهرا رهنورد باید خیلی زودتر از این آغاز و به یک کمپین بین المللی تبدیل میشد. اگر یک بسیج بین المللی درخوری در این زمینه صورت میگرفت میتوانست در عقب راندن حکومت اسلامی موثر واقع شود. تجربه نشان داده است زمانی که روی آزادی اشخاص معینی زوم میشود امکان و کارایی بسیج افکار بین المللی بیشتر می شود. ما قبلا برای آزادی فرج سرکوهی، اکبر گنجی، ناصر زرافشان، دانشجویان دستگیر شده در ۱۸ تیر و زندانیان سیاسی فعال حقوق زنان و تعدادی از فعالان حقوق بشر و روزنامه نگاران در ایران کوشیده ایم که در پاره ای از موارد به آزادی فرد زندانی شده نیز منجر شده است. با توجه به نقش بسیار برجسته این ۳ نفر در جنبش سبز، کمپین برای آزادی آنها نیازمند تمرکز بیشتری است. البته آستانه انتخابات بهترین فرصت سیاسی برای گسترش این کمپین است.

اما در مورد چرایی این که مبارزه برای آزادی آنها حتی در آستانه انتخابات نتوانسته به یک کمپین قدرتمند و جدی تبدیل شود باید درنگ کرد. اصلاح طلبان در دفاع از خواست های نیروهای جمهوری خواه و سکولار جامعه تا دلتان بخواهد در تمام دوره حیات خود کوتاهی کرده اند. از این رو عجیب هم نخواهد بود که این نیروها که عموما ساختار شکن هم هستند، به ویژه در خارج از کشور که حوزه اصلی نفوذ و فعالیت اشان است، چندان در سازماندهی و حمایت از چنین کارزاری بسیج نشوند.

ما برغم اختلاف نظر ها و تفاوت های فکری جدی که با گروه بندی اصلاح طلب جامعه داریم، در همسویی مان در دفاع از آزادی سیاسی نباید تردید کنیم. علاوه بر آن در زمینه مخالفت با تحریم های گسترده، حمله نظامی و بدیل سازی توسط قدرت های خارجی، حمایت از تحول مسالمت آمیز در کشور و رعایت حقوق بشر و حفظ یکپارچگی و استقلال کشور می توانیم همسویی هایی داشته باشیم. فهم معنای رقابت سیاسی سالم نیازمند گذار از فرهنگ خودی و غیر خودی که تنها به حکومت خلاصه نمی شود، نه تنها به گسترش رواداری در جامعه یاری خواهد رساند، بلکه اجازه می دهد آن جا که ضروری است کنار یکدیگر بایستیم و آنجا هم که نمی توانیم، برای پیشبرد پروژه های خود با یکدیگر رقابت سالم را سازمان دهی کنیم!

آینده انتخابات و شرایط پس از آن را چگونه ارزیابی می کنید؟

همان طور که من پیشتر گفته ام شاهد عروج نوبینادگرایی اسلامی روبرو هستیم که به نظر می رسد در پی بسته تر کردن فضا و ولایی

کردن مطلقه حکومت است و با یکه تازی هایش جامعه را به سمت وخامت
بیشتر سوق میدهد. پس از حذف رفسنجانی ما احتمالاً شاهد دستگیری های
هر چه بیشتر از تیم مشایی احمدی نژاد، اصلاح طلبان و حامیان
رفسنجانی خواهیم بود. خطر حمله نظامی به ایران هم دوباره به
گزینه ای محتمل تر بدل خواهد شد. گسترش شکاف بین ملت و حکومتی که
برای طالبانیزه کردن کامل جامعه خیز برداشته است، و گسترش تنش
های بین المللی چندان جای خوش بینی برای آینده ایران بر جای نمی
گذارد. مگر آن که مردم با خیزشی دوباره ولی فقیه را به عقب نشینی
وادارند. من روز به روز خوش بینی ام به آینده ایران کم رنگ تر می
شود. تنها امیدوارم در این تحلیل اشتباه کنم و با برآمد جنبش های
اعتراضی، تحول مسالمت آمیز بازهم میسر باشد.

مراسم یادبود امیرھوشنگ کشاورز صدر در میامی

” وقتی از زندگی و سرخوشی های آن لذت میبرید از من یاد کنید!“

شنبه، چهارم ماه مه (۱۴ اردیبهشت سال ۱۳۹۲) ، مراسم یادبود و
گرامیداشت امیرھوشنگ کشاورز صدر در شهر میامی در ایالت فلوریدای
امریکا برگزار شد. کانون فرهنگی ایرانیان جنوب فلوریدا، که هوشنگ
کشاورز خود را عضو آن میدانست و بارها در برنامه های آن حضور
یافته بود، بانی این مراسم بود. مراسم مزبور همراه با اجرای
موسیقی، گفتارهای گوناگون از خاطرات دوستداشتنی با او، و نشان
دادن فیلمهایی در ارتباط با وی همراه بود. هوشنگ کشاورز در زمان
بیماری طولانی اش گهگاه با شوخ طبعی همیشگی خود از همراهانش
میخواست که بعد از مرگش به عزا داری نپردازند و بجای آن با شادی
شعر و موسیقی و لذت های زندگی او را بیاد آورند. بدین دلیل، نشست
مزبور که خواست او را در بر داشت، از لطف ویژه ای برخوردار بود
که همه را بشدت تحت تاثیر قرار میداد.

گرداننده و نخستین سخنران این مراسم خانم دکتر ژیلای رضائی،
پژوهشگر و از فعالین حقوق بشر بود. وی در سخنرانی خود یاد آور شد

که: " دکتر کشاورز معلمی بود بی بدیل و فراموش نشدنی. دانش عمیق او در زمینه های جامعه شناسی، تاریخ، و ادبیات اندوخته ای بود در عرصه ی وسیع خرد پرسش گرا. توانایی کم نظیری داشت در ایجاد مشارکت های فکری و عملی. جهان بینی او متکی بر کرامت انسان بود، و با تکیه به لزوم حکومت قانون و عدالت اجتماعی، این کرامت و حرمت را تعریف میکرد. دانش و تعریف او از کرامت انسان فقط یک دانش آکادمیک نبود، بلکه تجربه ای عملی بود که در لابلای نوشته ها، صحبت ها، و از طریق عدسی دوربین عکاسی اش به تصویر کشیده میشد. مهم تر این که او زندگی خویش را وقف پاسداری از انسان و حرمت انسان میکرد، و در این راه، از پرداختن هیچ بهائی دریغ نداشت."

سخنران دیگر این مراسم آقای دکتر مسعود نقره کار، نویسنده ی سرشناس، پژوهشگر، و پزشک روانشناس بود که در باره ی نقش هوشنگ کشاورز در مبارزه علیه روشنفکر ستیزی در میان ما ایرانیان سخن گفت. او از هوشنگ کشاورز به عنوان روشنفکری که قدم و قلم در این راه گذاشت، یاد کرد و سخنان کوتاه اش را با شعراحمد شاملو، بنام "افق روشن"، که هوشنگ کشاورز آن را دوست می داشت، و با سطوری چنین شروع میشود، پایان داد:

روزی ما دوباره کبوترهای مان را پیدا خواهیم کرد،
و "مهربانی" دست "زیبایی" را خواهد گرفت.

روزی که کم ترین سرود

بوسه است؛

و هر انسان

برای هر انسان

برادری است.

روزی که دیگر درهای خانه شان را

نمی بندند؛

قفل

افسانه ای است،

و قلب برای زندگی بس است...

آنگاه، بعد از نقل خاطرات و شعرخوانی و بیانات چندی دیگر از حاضران پیرامون مبارزات مداوم میهن پرستانه و خدمات فرهنگی هوشنگ کشاورز و دانش ژرف او در زمینه ی مردم شناسی و بافت جامعه ی ایران، و بویژه میزان عشق و علاقه ی او به وطن و مردمان آن، آقای مازیار کشاورز، فرزند هوشنگ کشاورز، در باره ی خصائل اخلاقی پدرش سخن گفت و یاد آور آن شد که چگونه انسان در مقابل او جز خوب

بودن راه دیگری برایش باقی نمیماند. پدر برای او همیشه یادآور این ویژه گی اخلاقی بود که انسان به "خوب باقی ماندن" باید پایدار بماند، و این جنبه از خصوصیات پدر پیوسته مشوق او و خواهرش "بهاره" در همه ی عمر بوده است.

در این برنامه، برای اولین بار، ده ها اسلاید از کارهای عکاسی هنری هوشنگ کشاورز به همراه موسیقی ایلاتی بسیار زیبای مورد علاقه ی او به نمایش گذاشته شد، که در هر یک از آنها مهارت، استادی، ذوق بسیار لطیف و طبع زیبا پسند او در موضوع های انتخابی اش به نحو بسیار حیرت انگیزی نمایان بود.

همچنین، فیلمی نادیده از هوشنگ کشاورز، حاوی سخنان او پیرامون مشروطیت و نقش شریعت در آن، که در ماه های آخرین عمرش از او گرفته شده بود، یاد گرامی اش را بیشتر ملموس میکرد. در کنار نمایش فیلمی در باره ی ایران، میزهای کتاب، عکسهای او در مقابل صحنه ی منور به نور شمع های فراوان، و نیز شنیدن موسیقی و آهنگهای معروفی چون "همراه شو عزیز" (شعرازبرزین آذر مهر)، "از خون جوانان وطن" (عارف قزوینی) و "میهن ای میهن" (اقبال لاهوری)، که بصورت زنده اجراء گشت، این برنامه ی بیاد ماندنی را به یادبودی ویژه مبدل ساخته بود.

از استکھلم تا ناکجا آباد. آغاز و پایان یک دغا

عبدالعلی رحیم خانی

جمهوری اسلامی رژیمی است استبدادی و ضد دموکراتیک برپایه نفی اصلی ترین حق دموکراتیک مردم یعنی حق انتخاب و حق حاکمیت ملی. رویارویی با این نظام کار مردم ایران است. نه کار بمب افکن ها و چلبی ها.

شنبه و یکشنبه ۲۵ و ۲۶ ماه می جاری (۴ و ۵ خرداد ۱۳۹۲ خورشیدی)

قرار است "کنفرانس اتحاد برای دموکراسی" در استکهلم برگزار شود و اینبار میزبان، حزب لیبرال مردم — فولک پارتی سوئد — است. این حزب کوچک سوئدی از هواداران متعصب و فнатیک تشدید تحریم ها و مداخله نظامی در ایران است. هم سوئی میزبان و میهمان در این باصطلاح نشست ها و کنفرانس ها اتفاقی نیست. بیاد بیاوریم در "کنفرانس" اول استکهلم — فوریه ۲۰۱۲ — کسانی از شرکت کننده گان اصلی "کنفرانس" در شمار بی پرواترین طرفداران تشدید تحریم ها و مداخله نظامی قدرت های بزرگ بودند.

"کنفرانس" فوریه ۲۰۱۲ را مرکز بین المللی اولوف پالمه برگزار کرده بود. اکنون در اطلاعیه ی برگزاری "کنفرانس" ماه مه ۲۰۱۳ تنها از حزب لیبرال مردم — فولک پارتی — سوئد نام برده شده است. همزمان مسئول ایرانی "هیأت تدارک و برگزاری برنامه استکهلم" از "احزاب میزبان این کنفرانس، در پارلمان سوئد، یعنی احزاب لیبرال و سوسیال دموکرات سوئد" نام می برد.

نخست، این دوگانه گوئی و ابهام در خبر رسانی را هم برگزارکننده گان ایرانی و هم مسئولین حزب سوسیال دموکرات سوئد باید روشن کنند. اگر حزب سوسیال دموکرات سوئد در کنار حزب دست راستی لیبرال مردم — فولک پارتی — میزبان این "کنفرانس" است چرا در اطلاعیه ی خبر رسانی، نامی از حزب سوسیال دموکرات سوئد برده نمی شود؟ و اگر حزب سوسیال دموکرات سوئد برآستی میزبان این "کنفرانس" نیست چرا و چگونه مسئول ایرانی "هیأت تدارک و برگزاری برنامه استکهلم" از حزب سوسیال دموکرات سوئد نام می برد. پاسخ به این دوگانه گوئی ها و ابهامات در خبر رسانی، همزمان بعهدہ ی میزبانان و میهمانان است.

امّا، آنچه که بنام "اتحاد برای دموکراسی" نامگذاری شده معجونی است که نگاهی به آن ضروری و لازم است: گرایش ها و گروه ها و افرادی که زیر عنوان "اتحاد برای دموکراسی" گردآورده شده اند نه خمیرمایه ی "اتحاد" دارند و نه می توانند در راه "دموکراسی" گام بردارند.

اینان اهل "اتحاد" نیستند چون همگی و تک تک آنان حاصل و مولود چندین و چند چند پارگی و انشعاب و انشعاب در انشعاب هستند. یکی دو انشعاب را آقایان در همین یکی دو ساله نزدیک انجام داده اند. (انشعاب و گسست از "اتحاد جمهوری خواهان"). عبرت انگیز است که از "اتحاد" پیشین خودساخته و از همدیافان خود انشعاب می کنند و همزمان مدعی "اتحاد" تازه می شوند.

شماری از کادرهای سازمان اکثریت ، گرداننده و شرکت کننده در این "اتحاد برای دموکراسی"، آنان نیز حتی نماینده ی جناحی از جناح بندی های اکثریت نیستند.

کومله و جناح های چند پاره ی حزب دموکرات کردستان ایران نیز به همین منوال. انشعاب در انشعاب و در همان حال ادعای تلاش برای "اتحاد".

این را هم بپرسیم که سلطنت طلبان مدعی "اتحاد" در این جمع، نماینده و سخنگوی کدام دسته از گروه های پراکنده ی سلطنت طلبان هستند؟ و مگر خودشان یک دسته ی انشعابی نیستند؟ جالب است که سبیل سلطنت طلبان، رضا پهلوی خود اخیراً به سخنگو و رهبر یکی از این پاره جناح های سلطنت طلبان بدل شده است . و باز هم پرسیدنی است که این گرایش ها و گروه ها و افراد که دائماً در جمع های خود در حال دسته بندی بر سر دعوای مقام و موقعیت هستند، آیا به راستی خواست و خمیرمایه ی اتحاد دارند؟ اگر خواهان اتحاد هستند چرا مدام درون خودشان، جناح و دسته می سازند و چرا مدام از خودشان و گروه خودشان انشعاب می کنند؟ چگونه می شود ادعای اتحاد را از کسانی پذیرفت که نه فقط پیشینه ی سیاسی که "حالیه"ی سیاسی آنان هم با انشعاب و انشعاب در انشعاب شناخته می شود.

این جمع گردآوری شده در استکھلم نمی توانست و نمی تواند در جهت "اتحاد" باشد از جمله به این دلیل که میان مدعیان تمامیت ارضی و طرفداران جدائی از ایران و استقلال ، "اتحاد" ی وجود ندارد. آنچه هست در کنار هم چیده شدنی ست از سر مصلحت و منفعت طلبی موقت . نخ پیوند و اتحاد درونی وجود ندارد. نخ وحدت این دسته ها و طایفه های انشعابی و ناهمگون ، امید به تشدید تحریم ها ، تشدید تنش ها و مداخله نظامی قدرت های خارجی است. انتظار و چشم داشتی شر انگیز و ویرانگر و البته پوچ و واهی .

می دانیم که در کشمکش های درون جناح های هیئت حاکمه ی جمهوری اسلامی ، ترساندن مردم از کره شمالی و سوریه ای شدن ایران ، سکه ای است که دست بدست می گردد . شماری از روزنامه نگاران و تحلیل گران سیاسی طرفدار اصلاح طلبان و اکنون طرفدار هاشمی رفسنجانی، برای دوختن قبای ناجی بر تن عالیجناب سرخ پوش، به همین " تدبیر" روی آورده اند . کارزار این "اتحاد برای دموکراسی" ، روی دوم همین سکه است و این تلفیقی خطرناک است.

در مبارزه علیه استبداد جمهوری اسلامی، برای دست یابی به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی؛ گسترش آگاهی و شجاعت سیاسی ضروری است

و نه تبلیغ ترس و تسلیم و تمکین، نه تسلیم به قهاریت جمهوری اسلامی و نه تمکین به مداخله نظامی خارجی .

شرکت کننده گان در این "کنفرانس" ، گروه هائی قائم به ذات و مستقل نیستند. اگر بتوان با اغماض از مفهوم استراتژی و تاکتیک یاد کرد، استراتژی اینان چیزی نیست جز استراتژی انتظار و تاکتیک هم دنباله ی استراتژی است. اینان با گرفتار شدن ناگزیر در استراتژی انتظار، نه تنها در برابر قدرت های بزرگ ، قائم به ذات و مستقل نیستند، بلکه حتی همین حزب کوچک لیبرال مردم — فولک پارتی سوئد هم بر چگونگی ی دستور جلسه و محدوده ی بیانیه های این "کنفرانس" ، تأثیر گذار است و دایره ی محدودیت ها و منع های خود را ترسیم کرده است. پرسیدنی است که در تعیین دستور کار، و تهیه ی سند مصوب یا بیانیه ی پایانی، آیا برگزارکنندگان به اختیار خود تصمیم می گیرند یا میزبان ، دایره ی منع و محدودیت های معین ترسیم کرده است .

باز می گوئیم که این « اتحاد » نه خمیرمایه ی « اتحاد » دارد و نه جوهر گام نهادن در راه دموکراسی .
جوهر گام زدن در راه دموکراسی ندارد زیرا یکی از پیش شرط های دموکراسی ، آشکار بودن و شفافیت است و صراحت گفتار و رفتار . این جمع گردآوری شده ، از همان کنفرانس اول استکهلم در فوریه ۲۰۱۲، آلوده بوده است به پنهان کاری و پوشیده پردازی . نمونه های پنهان کاری در جمع تصمیم گیرنده ، پنهان کاری در چگونگی تهیه لیست شرکت کنندگان ، پنهان کاری در موضوعات مورد بحث ، پنهان کاری در محل برگزاری ، پنهان کاری در هزینه ی کنفرانس و سرانجام آن بیانیه ی پایانی کذائی ؛ همه نمونه هائی است که سلوک سیاسی این « اتحاد » را نشانه گذاری می کند. این شیوه ها تماماً غیر دموکراتیک و ضد دموکراتیک است .

چگونه می توان پنهان کاری کرد و زبان آوری دور از واقعیت کرد و همزمان مدعی دموکراسی خواهی شد؟

این جمع گردآوری شده در استکهلم نمی توانست و نمی تواند در راستای دموکراسی باشد زیرا شرط دموکراسی از جمله پذیرش هستی ی سیاسی ی ملت ایران است به معنای ملت دارای حق حاکمیت ملی. حاکمیت برخاسته از اراده و آرای آزاد ملت. پذیرش حق حضور همگان در سپهر عمومی و کُنشگری سیاسی و اجتماعی قانونمند و علنی.

آیا گردآوری شدگان در کنفرانس استکهلم/پراگ/استکهلم، این پایه ای

ترین اصول دموکراسی و کوشش در راه دستیابی به دموکراسی را باور دارند؟ اطلاعات یا بیانیه ی پایان کنفرانس پراگ ارائه شده توسط گردانندگان این کنفرانس ، پنهان از هم پیمانان این به اصطلاح "اتحاد" و سپس واکنشهای عصبی و خشم آگین هم پیمانان "اتحاد" به این « شگرد » گردانندگان، بی اعتقادی دسته بندی های ناسازگار "اتحاد"، به این پایه ای ترین ارزش های دموکراتیک را عریان کرد. پنهان کاری و دسته بندی پنهان به ضد «هم پیمانان»، آن هم درون جمعی زیر پوشش "اتحاد".

در عرصه ی سیاست عمومی نیز این جمع از به کارگیری شیوه های پنهان کاری، ابهام و دوگانه گوئی بدور نبوده است. نمونه این که در کنفرانس پراگ، دو تن از میهمانان خارجی از جمله میهمان امریکائی خود را بعنوان کارشناسان بین المللی انرژی اتمی معرفی کردند . اما آیا از سر اتفاق و تصادف ، این « کارشناسان » ، از مهره های شناخته شده ی نئوکان های جنگ افروز و طرفدار مداخله ی نظامی از کار درآمدند ؟

دعوت از این تیپ نئوکان ها و طرفداران مداخله ی نظامی در پیوند مشخص است با گرایش درونی این "اتحاد".

و نشانه ی این پیوند آن که این جمع گردآوری شده در این "اتحاد" برای دموکراسی"، نه مخالفت و واکنشی دارد نسبت به تحریم ها و نه بدتر و خجالت آورتر از آن ، مخالفت و واکنشی دارد نسبت به گزینه ی حمله ی نظامی به ایران .

در همان کنفرانس اول استکهلم (۴ و ۵ فوریه ۲۰۱۲) ، خبرنگار روزنامه ی سوئدی "اِسونسکا داگ بلادت" ، مصاحبه ای کرد با سعید قاسمی نژاد و عبدالله مهتدی که در صفحه ۲۰ خبرهای خارجی روزنامه مذکور بتاريخ دوشنبه ۱۳ فوریه ۲۰۱۲ منتشر شد . زیر عکس سعید قاسمی نژاد و عبدالله مهتدی نوشته شده است : "سعید قاسمی نژاد سخنگوی یک جنبش نئولیبرال ایرانی و عبدالله مهتدی رهبر کومله کرد ایران، هر دو بر این نظرنند که اقدام اتحادیه اروپا در ممنوع کردن خرید نفت ایران، اقدامی ضروری است، اگرچه این ممنوعیت با بدتر کردن وضع اقتصادی، به مردم عادی ایران ضربه بزند .

خجالت آورتر از این ، گفته های عبدالله مهتدی است درباره حمله نظامی به ایران . روزنامه "اِسونسکا داگ بلادت" می نویسد : " عبدالله مهتدی فکر می کند اگر رژیم از یک حمله ی محدود جان سالم بدر ببرد، در برابر مردم بسیار خشن تر خواهد شد اما اگر یک حمله خیلی گسترده باشد، اما من (عبدالله مهتدی) فکر نمی کنم که رژیم

باقی بماند " . خبرنگار می فزاید : « از میان سطرهای عبدالله مهتدی این فهمیده می شود که تشویق به حمله گسترده می کند . » این جمع "اتحاد برای دموکراسی"، بی یقین وبی باور به جدائی "دین" و "دولت"، شکلی مضحک قلمی(کاریکاتوریک) از بازسازی سیستمی از پیوند "سلطنت" و "روحانیت" را از راه در کنار هم چیدن گردانندگان اصلی خود، به تماشا می گذارد.

این جمع "اتحاد برای دموکراسی" با نشانیدن نماینده ای از سلطنت طلبان(شهريار آهی) و نشانه ای از مرجعی درگذشته(حسن شریعتمداری فرزند آیت الله شریعتمداری) و مهره ای نشان دار از دستگاه های ویژه دوره جورج بوش(محسن سازگارا، کارگزار سابق سپاهی — امنیتی رژیم اسلامی)؛ آری با نشانیدن این سه نشانه در کنار هم و در رأس "اتحاد" خود، ناخواسته مضحکه ی "دموکراسی" خود را به شیوه ای عریان نشان داده است . آرزو و خواست قیمومیت محفل ها و جناح هائی جنگ افروز در امریکا ، بر این "اتحاد برای دموکراسی" ، آشکار است.

جالب است که بدانیم آقای حسن شریعتمداری در این چند دهه ی اخیر در خارج از کشور، در چند گروه سیاسی حضور داشته اند : در جمهوری خواهان ملی شکل گرفته از سال ۶۲ خورشیدی، بعدها در اتحاد جمهوری خواهان و بعد نزدیکی با سازمان جمهوری خواهان و البته این ها همه همراه با گسست ها و انشعاب ها . اما آقای حسن شریعتمداری در همه ی این سال ها حرفی از حزب جمهوری خلق مسلمان درمیان نیآورده بودند و حالا پس از سال ها فعالیت در جمهوری خواهان ملی و اتحاد جمهوری خواهان ، ناگهان خاطره ی سی و چند سال پیش حزب جمهوری خلق مسلمان زیر نام آیت الله شریعتمداری را زنده کرده اند و موقعیت سیاسی خود را با عنوان "بنیانگذار" حزب جمهوری خلق مسلمان، توضیح می دهند. نام آیت الله شریعتمداری و حزب شکل گرفته زیر اعتبار نام وی هرچه بوده باشد یا نبوده باشد؛ اما یاد آور پیوند روحانیت سنتی شیعه و قدرت استبدادی سلطنت بوده و هست . جمع گردآوری شده در "اتحاد برای دموکراسی" ، با کنار هم نشانیدن این سه نشانه در صدر خود، خواسته یا ناخواسته، پیوند کهن سه نیرو و نقش بازدارنده ی آنان در تاریخ معاصر ما را به نمایش می گذارد . روحانی مشروطه خواه ، آیت الله محمدحسین نائینی ، از سلطنت و روحانیت بعنوان دو شعبه ی "استبداد سیاسی" و "استبداد روحانی" یاد کرد . پیوند شیخ فضل الله نوری با محمدعلی شاه و پشتوانه ی روسیه تزاری، به جنبش مشروطه ایران ضربه زد. پیوند روحانیت سنتی با مرجعیت آیت الله بروجردی و صحنه گردانی سیاسی آیت الله

کاشانی با دربار سلطنت پهلوی و نقش آشکار امریکا و انگلیس بر ضد جنبش ملی ایران برهبری دکتر مصدق، کودتای شوم بیست و هشت مرداد و پیامدهای زیانبار آن را بر ملت ایران تحمیل کرد. خاطره‌ی زنده‌ی ایرانیان، نشان‌دن نشانه‌های سلطنت و روحانیت و مداخله‌ی جوئی سیاسی خارجی را برنمی‌تابد. جدائی دین و دولت، تجربه‌ی در آمیختن دین و دولت و تحمیل رژیم مذهبی، به اندازه کافی آموختنی‌ها را آموزانده است.

گفتیم که این «اتحاد» نه خمیر مایه‌ی «اتحاد» دارد و نه جوهر گام نهادن در راه دموکراسی، و نیز گرایش درون آن به تشدید تحریم‌ها و تشدید تنش و مداخله‌ی نظامی را نشان دادیم.

جمهوری اسلامی رژیمی است استبدادی و ضد دموکراتیک برپایه نفی اصلی‌ترین حق دموکراتیک مردم یعنی حق انتخاب و حق حاکمیت ملی. رویارویی با این نظام کار مردم ایران است. نه کار بمب افکن‌ها و چلبی‌ها. البته این را هم بیفزائیم که این کسان جُربُزه‌ی چلبی‌شدن را هم ندارند گرچه نشان می‌دهند که می‌خواهند که بشوند:

حزب دموکرات کردستان تقاضای منطقه پرواز ممنوع دارد. آقای حسن شریعتمداری در کانادا همراه با رامین جهاننگلو به دعوت وزیر دفاع کانادا نشست برگزار می‌کند و خود جناب وزیر دفاع کانادا در نشست آقایان سخنرانی میکند. با این همه تلاش‌ها، خوشبختانه و خوشبختانه اینان امکان چلبی‌شدن هم ندارند.

زمین گیر شدن طولانی مدت پیشمرگه‌ها، ناتوانی در سامان دادن جنبشی آزادی خواهانه و دموکراتیک؛ این است یکی از سبب‌های گرفتار شدن در چنبره‌ی استراتژی انتظار.

گفتیم این "اتحاد برای دموکراسی" نه خمیر مایه اتحاد دارد و نه توانائی کوشش در راه دموکراسی. باید پرسید چه نسبتی هست میان کوشش در راه دموکراسی و در رأس قرار دادن کودتاچی. آقای خادم بنا به ادعای خودش هماهنگ کننده‌ی کودتای نوژه بوده است. در قاموس سیاسی، کودتا، هرگونه کودتا، کودتاست. چه جای ستایش از کودتا؟ خواه کودتای ببرک کارمل باشد خواه کودتای نوژه. بی سبب نیست که ادعای مبارزه‌ی مدنی و گذار مسالمت آمیز از جانب این «اتحاد» پذیرفتنی نیست. بی سبب نیست که شعار "انتخابات آزاد" از طرف اینان تعبیر می‌شود به اسم شب زمینه سازی برای مداخله‌ی نظامی.

گفتیم که این "اتحاد" توانائی کوشش در راه دموکراسی را ندارد. هم پنهان کاری و هم آلوده گی مالی، نسبتی با مبارزه در راه دموکراسی ندارد. مسئول هماهنگی "هیئت تدارک و برگزاری" این "کنفرانس"، آقای فریدون احمدی ادعا می کند که: "منبع مالی تأمین هزینه های ما همانگونه که قبلاً اعلام شده جمعی از ایرانیانی هستند که خود را با اهداف این حرکت در راه استقرار دموکراسی در ایران همبسته و همراه می دانند". (مصاحبه با سایت اخبارروز ۲۳ مه ۲۰۱۳). در همان روز و در سایت اخبار روز، یکی از خوانندگان در پاسخ به ادعای ایشان نوشته اند: «در برنامه "افق" ۱۹ نوامبر ۲۰۱۲ صدای امریکا، در مورد کنفرانس پراک، با حضور آقایان فریدون احمدی، شهریارآهی و مجید محمدی، آقای شهریار آهی می گوید که ما از هر منبعی که بتوانیم کمک مالی می گیریم و آقای مجید محمدی علناً از "لزوم تابو شکنی در دریافت پول از امریکا" سخن می گوید. «عبدالستار دوشکی از فعالان سیاسی و آشنا با فعالیت های این گونه گروه ها، او نیز از جمله در مقاله ی «داستان مشترک دو نشست، یکی در تهران و یکی در پراک»، به همین ناروشنی و ابهام در منابع مالی «اتحاد»، اشاره کرده است. جالب است بدانیم که خود آقای دوشکی، آشنائی نزدیک و دیرینه با دست اندرکاران و گردانندگان این "اتحاد" داشته است.

شماری از گردآوری شدگان این "اتحاد" کسانی هستند که راه افتادند دنبال بازی ئی که یکی از همین سه گرداننده ی اصلی "اتحاد" (محسن سازکارا) به نام رفراندم به راه انداخت و پس از غوغائی تبلیغاتی بازی تمام شد و هیچ یک از دست اندکاران نیز پاسخ گوی کار و مسئولیت خود نشدند. حالا هم افتاده اند دنبال "انتخابات آزاد" که برای بسیاری اسم شب زمینه سازی حمله ی نظامی است که پس از نمایش انتخابات جمهوری اسلامی تاریخ مصرفش نیز تمام می شود.

نکته ی پایانی در باره ی میزبان کنفرانس «اتحاد» است. همانطور که اعلان شده، این بار میزبان "کنفرانس" موعود در ۲۵ و ۲۶ ماه می ۲۰۱۳ در استکهلم، حزب لیبرال مردم سوئد است. این حزب کوچک راست که از مؤتلفین دولت حاکم کنونی است، در سطح جامعه ی سوئد سیاست های مغایر با تأمین رفاه اجتماعی را اجرا کرده است و در سطح جهانی بیشتر با سیاست نئوکان ها همراه است.

درباره گردهمایی پنجم جمهوری خواهان دمکرات و لائیک، همگرایی جمهوری خواهان و تحریم انتخابات

نشست پالتاکی اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران

درباره گردهمایی پنجم جمهوری خواهان دمکرات و لائیک، همگرایی
جمهوری خواهان و تحریم انتخابات ریاست جمهوری ایران

سخنران: مهرداد درویش پور از اعضای موسس جمهوری خواهان دمکرات و
لائیک ایران

تاریخ: یکشنبه ۲۶ می ۲۰۱۳

زمان: دو تا چهار بعد از ظهر به وقت شرق امریکا؛ هشت تا ده شب به
وقت اروپای مرکزی؛

ده و نیم شب تا دوازده و نیم به وقت تهران

مکان - اتاق پالتاک ۲ Secular Democracy for Iran